



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۱/۰۶/۰۷

عبدالقیوم میرزاده

کتاب

زنان

و مشکلات فرا روی شان در جامعه افغانی

نویسنده

عبدالقیوم میرزاده

پیوسته به گذشته (قسمت سی و هفتم)

منفعل بودن و ضعف زنان در برابر مصایب اجتماعی علیه خودش

هیجانان حسادت به تدریج حسود را تبدیل به فرد ناتوان کرده و احساس کمبود در شخص حسود او را دچار حقارت می کند، که حقارت خود مرض دیگر روانی میباشد که خطراتش برای فرد حقیر که آنهم حسود باشد برای اجتماع انسانی میتواند عوارضی را سبب گردد. حسادت کدام عارضه ژنتیکی نیست ولی خانواده بی که همیشه و پیوسته خود، داشته ها و فرزندان خویش را با دیگران مقایسه میکنند باعث میگردند فرزندان شان حسود بار آید. از نظر روانشناسان دختران خانواده ها به علت داشتن احساسات شدید عاطفی و فطری بیشتر در برابر حسادت آسیب پذیر اند و احتمال دارد بیشتر از پسران حسود بار آیند. حسودان همیشه این احساس را دارند که داشته های او را کسی دیگر از وی ربوده است. به این مناسبت افراد حسود سعی بر آن دارند تا در برابر رقیب خود ساخته اش با بی اعتنائی، انتقاد، برخورد اهانت آمیز، اتهامات بی پایه، و ده ها برخورد منفی پیشآمد کرده و به قول خودشان رقیب شان را تحقیر و دلیل سازند. در بسیاری حالات آنها سعی بر براندازی رقیب شان به هر وسیله ای میگردند. بزرگترین مشکل افراد حسود این است که مفروضات مبالغه آمیزی در باره زنده گی و شرایط دیگران

د پانو شمیره: له 1 تر 3

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لولئ

می سازند، خوبی ها و شادکامی های آنان را بزرگ نمایی می کنند و مشکلات و سختی های زنده گی آنها را نادیده می گیرند. آنها سراسر زنده گی فرد را در نظر نمی گیرند و فقط به بخشی که در حال حاضر قرین شادکامی است می چسبند، در حالی که در این بخش هم اطلاعات آنها صرفاً ظاهری است. در مجموع افراد حسود تصویری صحیح و واقعی از زنده گی خود و دیگران ندارند و اطلاعات دریافتی از موقعیت را تحریف می کنند.

حسادت منحیث یک هیجان طبیعی در حد که به دیگران از نظر مادی و معنوی صدمه وارد نکند آنقدر خطرناک نیست و در بسا حالات برای نگهداشتن دوستان صمیمی، پیشرفت در عملکرد های اجتماعی و کاری و روابط عاطفی میتواند اثرات کمک کننده داشته باشد. اما در حدود پیشرفته اش نه تنها برای افراد معین مضر و خطرناک واقع میگردد بلکه باعث اختلالات ذهنی، افسرده گی، نا توانی های جنسی، زوال عقل و بی باوری کامل از اطرافیان میگردد.

از خلال یادداشت های مختلف زنان در قبایل عوامل عدم تشکل زنان من هم دریافتم که زنان افغانستان بنابر دلایل رفتار ها و فرآیند های روانی مبنی بر اینکه آزن دیگر چرا کاری کند که او نمیتواند آنرا انجام دهد با همه ذرایع و وسایل در تخریب و نابودی زن فعال بر میخیزند. مهمترین عامل در این عرصه باور های دینی و سنتی زنان و تأثیر بیش از حد مبلغان دینی در شدت این حس حسادت مُمد قرار میگیرد. بسیاری از زنان اصلاً به این باور هستند که چرا ما در برابر مردان و یا ظلم، تعدی و ستم قیام کنیم؟

نظام موجود زن را سرشت ابدی و ازلی پنداشته هر گونه تصرف در این امر را جنگ با خدا میپندارند. به این ترتیب انبوه از موانع که بیشترین آن از طرف خود زنان ایجاد میگردد در راه آزادی و مشارکت زن جامعه ما قد راست ایستاده است.

عده از مفسرین میپندارند که پیشرفت هایی زنان کشور های اروپایی و امریکا بنابر دلایل جنگ های اول و دوم جهانی که زنان به عوض مردان به جنگ رفتند و شامل چرخه اقتصادی جوامع خویش گشتند و به این ترتیب استقلالیت اقتصادی پیدا کردند. همین مشارکت زنان در چرخه اقتصاد باعث شد تا آنها از حقوق و آزادیهای انسانی و مدنی برخوردار گردند.

افغانستان همچنان چهل سال جنگ خانمانسوز را پشت سر گذاشته است، در بیشترین موارد به انواع و اشکال گوناگون زنان یگانه نان آوران خانه هایشان میباشند ولی برای اعاده حقوق و آزادیهای شان منفعَل اند.

نباید آنها در انتظار حکم غیب و معجزه الهی دست رویدست بگذارند. این خصوصیت منفعَل زنان جامعه ما بزرگترین چالش فراروی آزادی زنان کشور ما میباشد. به همین مناسبت است که من در هر بخش از عوامل و دلایل راه برون رفت را در وجود یک سازمان سراسری پیام رسان و آگاهی ده برای زنان کشور ما که در هر قریه و قصبه وجودش لمس گردد و در هر خانه و دور هر دستر خوانی زنان و اعضای خانواده وجودش را لمس کنند و مردان هم بدانند که دیگر زنان برده گان شان نیستند، تأکید مؤکد دارم.

اگر زنان خود بیدار نشوند، خود در برابر بی عدالتی و تبعیض ها مبارزه عملی نکنند، اگر آنها خود، خود را از وابستگی اقتصادی مردان و نر هانند، اگر آنها خود در مشارکت همه امور جامعه سهم نگیرند، اگر آنها خود تبعیضات را در مقابل دختران و پسران شان که در همان آوان کودکی در دامان مادر تلقین میگردد مرفوع نسازند، اگر آنها خود چون دژی استوار برای دختران شان در خانواده ایستاده شده و تبعیض جنسیتی را اجازه ندهند هرگز انتظار عدالت و آزادی را نداشته باشند زیرا در جامعه ما که فرهنگ مرد سالاری در آن مسلط است کس داوطلبانه حاضر به چنین تحفه ای برایشان نیست. و این هم منصفانه نیست تا همه این گناه ها را یکسره به مردان نسبت داد و حالت منفعَل زنان را نادیده انگاشت.

از لابلای یادداشت های زنان در گوشه و کنار کشور و تحلیل اخبار از رویداد های محلی بر می آید که حتی در بسیاری از حالات زنان با وصف مراعات همه رکن های دینی و قواعد اسلامی باز هم

مورد خشونت، حق تلفی و تبعیض جنسیتی مواجه اند. که میتواند مهمترین محمل و یا موضوع تحقیق بیشتر فعالین حقوق زنان در کشور ما در این عرصه باشد. از نظر من همه این مسایل فقط در عدم آگاهی زنان کشور ما از حقوق و آزادی های انسانی میباشد و منفعل بودن وی در راه آزادی از اسارت. در حالیکه در بُعد جهانی در مقدمه منشور سازمان ملل متحد به صراحت تأکید و باورمندی اعضای این سازمان را بر آزادی و شخصیت برابر زن و مرد بیان داشته در ماده اول این منشور آمده است: همه افراد بشر بدون در نظر داشت جنسیت آزاد بدنیا می آیند و از لحاظ حیثیت و حقوق با هم برابر اند.

در بیشترین ادیان خاصاً دین اسلام بقدر کافی اصول و میانی به نفع برابری زن و مرد منحیث انسان تأکید شده است. که در مباحث قبلی بصورت مفصل در زمینه توضیح داده ام. اما باید زنان کشور ما به این باور برسند، آنها از این حالت انفعالی بدر آیند و رسالت شان را برای آزادی زنان از اسارت درک کنند، این زنان اند که بدانند، درک کنند، اقدام عملی کنند که بنیاد گرایی اسلامی و یا اسلام سیاسی در پی اسارت هرچه بیشتر آنها میباشد. همانطوریکه در اوایل قرن بیستم این مسئله زنان بود که در سرلوحه اقدامات بنیاد گرایی اسلامی علیه ترقی و پیشرفت قد علم کرده و و زنان منفعلانه به آن نگاه کرده و هیچ اقدامی نکردند. امروز نیز بنیاد گرایی اسلامی از همین حالت انفعالی زنان کشور ما که نیمی از جامعه را احتوا میکنند استفاده کرده و زنان منفعلانه به تماشا نشسته اند و منتظر اند که امریکاییان و ارو پایان از حقوق شان دفاع کنند. به این منظور من تأکید بیشتر دارم تا زنان خود در تمام عرصه ها نقش فعال و تأثیر گذار ایفا کنند. دو اصل مهم برای ایفای چنین نقشی یکی با سواد شدن زنان جامعه ما همراه با تحصیلات عالی و تخصصی و اصل دوم داشتن یک سازمان سراسری حمایت از زنان میباشد. این سازمان سراسری که اگر به یک جنبش وسیع سراسری در کشور ما تبدیل گردد میتواند آموزه و حرکتی باشد در گام نخست علیه بنیاد گرایی اسلامی در وجود مجاهد، طالب، داعش و القاعده. این حرکت میتواند عامل مؤثر برای آزادی های زنان در کلیه سطوح اجتماع بوده و پشت آنهایکه در پی تحکیم سیطره مردان بر زنان اند میلرزاند.

عده دیگری از مفسرین امور اجتماع موجودیت جنگ، نبود فضای صلح آمیز در کشور، بحران اعتماد اجتماعی میان مردم و موجودیت فرهنگ تقابل ملی، مذهبی، زبانی، محلی و قومی را علت انفعالی زنان قلمداد میکنند. اما من با تردید این نظر منحیث عامل اساسی اضافه میکنم اگر زن جامعه ما با درک رسالت اش که نیم جامعه را او تشکیل میدهد و نیم دیگر را او زائیده و پرورش داده است توجه بفرماید، به این نتیجه خواهد رسید که اساساً او مسئول این همه جنگ، برادر کشی، ویرانی، انفجارات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی است. اگر او بحیث تنها همین نیم پیکر جامعه در جهت قطع جنگ آستین بر بزند دیگر اینجا جنگی وجود نمیداشته باشد. و اگر تلاش برای تربیه سالم فرزندان کند دیگر هیچ مشکلی در جامعه باقی نمیماند. گرچه این نظریات شاید به فکر بسیاری از مردم آرمانگرایانه غیر عملی و تخیلات ذهنی پنداشته شود مگر مطالعات بسیار موثراگافانه که در عرصه مصایب کشور مان انجام دادم به این نتیجه رسیدم که راه دیگری وجود ندارد جزء با سواد و ارتقای سطح آگاهی مردم ما برای ایستاده گی در راه منافع عموم کشور. پایان قسمت سی و هفتم (ادامه دارد)